



امیر: محافظه کار. در ابتدای فیلم به پیمان تذکر می دهد که در جاده نند نرانند. اصلا نمی بینیم که با کسی گرم بگیرد. اختلاف سن زیادی با سپیده دارد. از آن مردهایی است که وقتی در بالکن تخمه می شکنند، سپیده باید بیاید و کاسه پوست تخمه را خالی کند. کانون خانواده برای او و سپیده معنایی ندارد. شبی که کنار ساحل دنبال جسد الی هستند، سپیده در ماشین می خوابد، امیر در آشپزخانه و مروارید کنار بچه های دیگر در اتاق. غیر قابل پیش بینی.

دروغ سنچ: دروغگو نیست. اما جایی که دروغگوئی دیگران را می بیند هم واکنشی ندارد.

سپیده: زندگی زناشویی خوبی ندارد. این را می توان از مدل مو و شلخته لباس پوشیدنش فهمید. در تمام آرزوی که در ویلا هستند، حتی برای یک بار هم دخترش مروارید را بغل نمی کند. در جاده چالوس هم زمانی که مروارید دستشویی می رود، الی همراهش می رود، نه سپیده. ارتباط خوبی با شوهرش امیر ندارد. هر جایی که با شوهرش خلوت می کند، واقعیت های زیادی را از شوهرش پنهان می کند که اصلا نشانه خوبی در زندگی زناشویی نیست. هسته مرکزی جمع رفقا است؛ همه را دور هم جمع می کند و البته تنها ترین شخصیت داستان هم هست. از آدم هایی است که اعتقاد دارند «هدف وسیله را توجیه می کند»؛ برای همین هم بدون اینکه ویلا اجاره کنند رفقا را به شمال می آورد. از ماجرای نامزد الی حرفی نمی زند و نه تنها به رفقا که حتی به الی هم دروغ می گوید.

دروغ سنچ: دروغ را وسیله ای می داند برای رسیدن به خیر.

شهره: تمامیت خواه. همه باید در خدمت بچه هایش باشند. وقتی به ویلا می رسند، به خاطر اینکه آرش لب دریا بازی نکند، با اجاره ویلا مخالفت می کند. مادری است که آرش را به دیگران می سپارد تا به خرید برود. در وضعیتی هم که جمع رفقا نگران الی هستند، تنها نگران صبحانه بچه هاست. عقاید مذهبی روتری دارد. تسبیح دست می گیرد و زیر لب ذکر می گوید. وقتی علیرضا می خواهد نماز بخواند، جانماز را شهره پهن می کند و به سمت قبله اشاره می کند. سنتی است. با پیمان تنها زوجی می شوند که به دنبال اتاق مستقل در ویلا هستند.

دروغ سنچ: برای فرار از مسؤلیت اشتباهش، راهی جز دروغ ندارد.

بهترین فیلم امسال سینمای ایران «درباره الی» ما را با یکی از واقعیت های زندگی مان روبه رو می کند؛ دروغ

قصه ما دروغ بود!

«تقصیر سپیده بود، الی رو آورد شمال»، «نه خیر خود الی مسؤله»، «امیر آتیشی بود که سپیده رو زد» «به نظرم که الی زنده اس و تهرانه»، «بین قضاوت چه بلایی سر آدم می آره» «دروغ گویی عاقبتش همیشه»... بعید است دسته جمعی به سالن سینما بروید و درباره الی را ببینید و بعدش در خیابان و رستوران و خانه و محل کار درباره موضوعات اجتماعی این فیلم به شدت ایرانی جر و بحث نکنید. موضوعات اجتماعی مختلفی که اصغر فرهادی ۳۳ ساله در چهارمین فیلمش قرار داده تنوع زیادی دارد. آیا درباره الی، درباره دروغ است. درباره قضاوت، درباره خیانت یا چی... هر چی که باشد فرهادی با درباره الی خیلی خوب توانسته ما را درگیر تفکراتش بکند. تفکراتی که به واسطه بازی های درخشان، فیلم برداری فوق العاده، قصه و دیالوگ های مستحکم و شخصیت پردازی متنوع کاملا ملموس شده. ما بلافاصله بعد از شروع فیلم، خودمان را وسط ماجرا می بینیم و با یکی از شخصیت های ۹ گانه احساس نزدیکی می کنیم. درباره الی با همه حاشیه های ساخت و نمایش و اکرانش. پدیده متفاوتی در سینمای ماست. این فیلم فرصتی شد تا با نگاهی اجتماعی تر برویم سراغ دروغ؛ یکی از مفاهیم اصلی درباره الی. در این پرونده، شخصیت ها و دروغ ها را تحلیل می کنیم.

علیرضا: به هم ریخته. دقیقه وقت می خواهد که تنها باشد. بعد وضو می گیرد، اما به جای اینکه نماز بخواند از نازی درباره الی می پرسد. احمد را می زند. گریه می کند. سیگار می کشد. به هم ریخته است. انگار این موضوع چندان هم ارتباطی به مرگ الی ندارد. از آن آدم هایی که بشناسی شان به راحتی عاشقشان می شوی اما به سختی می توانی عشقشان را از سر بیرون کنی؛ الی او را شناخته بود.

دروغ سنچ: دروغگوئی مصلحت اندیش است. در تهران خودش را برادر الی جا می زند.

منوچهر: جایی که با علیرضا به خانه زن شمالی می روند وزن شمالی ماجرا را لو می دهد، به جای آنکه با دروغ سرو ته ماجرا به هم بیاورد، دست و پایش را کم می کند و پا به فرار می گذارد. از آن مردهایی که با نشان خلوت می کنند، از آن مردهایی که حتی اگر بخواهند دلفک بازی در بیاورند، سخت به سمت دروغ می رود و راحت دروغ را لگو می دهد. به جمع رفقا خیر می دهد مادر الی تلقن را جواب نداد و تنها چند ساعت بعد از دهانش در می رود که مادر الی جواب داده بود. تنها عضو جمع رفقا که علیه پا در حمایت از الی موضع گیری نمی کند. اصلا اهل موضع گیری نیست. ابتدای فیلم وقتی برای اجاره ویلا رای گیری می کنند، صبر می کند ببیند اکثریت چه موضعی دارند، بعد به آن سو متمایل می شود. حتی زمانی که برای دروغ گفتن به علیرضا رای می گیرد، تابع است.

دروغ سنچ: ترسو ها راحت تر به سمت دروغ می روند.

نازی: با وجود سر و وضع مدرن، کاملا سنتی است. وقتی برای اقامت در ویلا رای گیری می کنند، موضع نمی گیرد؛ «هر چی اقامون بگه». زمانی هم که الی غرق شده و او با همسرش در اتومبیل حرف می زند، از جاع می دهد به خواب بدی که شب پیش دیده؛ کاری که فقط از زن های سنتی سر می زند. او در پانتومیم «خواب دندان افتادن» را اجرا می کند. زن آرامی است و کم حرف و پشت شوهرش پنهان می شود. جایی که او با سینی کالباس و نان لواش به پذیرایی علیرضا می رود، اولین دروغ را بر زبان می آورد؛ «الی همش از تون تعریف می کرد».

دروغ سنچ: هول می شود و دروغ می گوید.

پیمان: آرش را کنار ساحل می خواباند تا به بچه تنفس مصنوعی بدهند. پیمان سرآسیمه بالای سر آرش می رسد، اما وقتی امیر او را به کناری می برد و با دست چشمش را می گیرد، پیمان تقلایی نمی کند. فلسفه زندگی پیمان همین است. برای رسیدن به واقعیت دست به هر کاری می زند، اما به راحتی چشم بر حقیقت می بندد. زمانی که الی غرق شده و به دنبال شکست کاسه و کوزه ها بر سر الی هستند، او تنها کسی است که به یاد می آورد؛ «پس آبروی الی چی میشه؟». در بحثی منطقی بازنش حق را به الی می دهد که برای نجات آرش به دریا رفته و غرق شده. اما با وجود این در انتهای فیلم انگار باز هم دستی چشمانش را می گیرد تا او رای مثبت می دهد به اینکه دروغ تحویل علیرضا بدهند. منطقی تر از دیگران و البته این منطق جایی برای قانع کردن دیگران برای دروغگوئی علیه الی استفاده می شود. تنها کسی که در دعوی امیر و سپیده میانجی می شود.

دروغ سنچ: با مخلوطی از منطق و دروغ ناجی جمع رفقا است.

احمد: آدم ساده گیری است؛ به همان سادگی که با زنی آلمانی به هم می زند، با دیدن عکس دختری دیگر دلبسته می شود؛ از آن پسرهایی که زن ها برای دختر دم بخت فامیل لقمه می گیرند؛ مقیم آلمان، تنها کسی که با نامزدی الی و علیرضا راحت کنار می آید، مسؤلیت پذیر. وقتی مستقر می شوند برای ویلا خرید می کند. زمانی هم که علیرضا به چالوس می رسد، اوست که به دنبالش می رود.

دروغ سنچ: نه دروغگو است نه راستگو.

الی: معلق. نه می خواهد در شمال بماند، نه می تواند به تهران برگردد. نه می تواند با علیرضا تمام کند، نه می تواند با احمد آغاز کند. وقتی می خواهند ویلا را بگیرند، شرط می کند که «تمیزی ویلا با من». سفره پهن می کند، ظرف می شوید اما برخلاف تصور پیمان که او را دختر «گرمی» می دانست، اصلا با کسی گرم نمی گیرد. حتی با سپیده هم خلوت نمی کند؛ جز وقتی که برای بازگشت به تهران ساکنش را می بندد. در انتخاب بین «پایان تلخ» و «تلخی بی پایان» سرگردان مانده. برای نجات آرش کوچولو از پایانی تلخ اسیر یک تلخی بی پایان می شود.

دروغ سنچ: آدم دروغگوئی نیست. آدمی است که راست نمی گوید.

